

# باله آمیزه ای از ظرافت، زیبایی و قدرت



ترجمه و تلخیص: همایون نوراحمر

پروژه سوم کتابی در مطالعات فرهنگی  
سال جامع علوم انسانی

کامل داشته اند. در مصر فراعنه و پادشاهان، رقاصانی در اختیار داشتند که باعث تفریح و تفتن آنان می گشتند. یونانیان، رقص را به عنوان یکی از ارکان مهم نمایشنامه های خود می دانستند و رومیان به پانتومیم (که ترکیبی از رقص و نمایش بود) توجه ویژه ای داشتند. هندوان تقریباً هزاران سال پیش نوعی رقص مذهبی پدید آوردند که مدت ها آنها را خود مشغول داشت.

باله ای که امروزه ما در اپراخانه ها و تئاترها، فیلم ها و تلویزیون می بینیم، تقریباً عمری پنجاه ساله دارد. بشر ابتدایی نیز رقص می دانسته است. او پیش از آن که کلمات را اختراع کند، با حرکات دست و پا، احساسات، اعمال و شجاعت خود را بازگویی کرده است. آدمیان گمان می کردند، اگر جست و خیزی چون گوزن ها داشته باشند، به آسانی خواهند توانست پا به گریز بردارند و خود را از آسیب و گزند صاعقه و خطرات دیگر مصون بدارند.

باله، بخشی از این داستان رقص است که عمری از زمان کریستف کلمب-وقتی که از طریق دریا به سوی

رقص به عنوان یک هنر، سابقه ای قدیمی دارد. بی شک برخی از اعضای قبایل ابتدایی، از رقص اطلاع

امریکا روی نهاد - دارد. باله در قرن پانزدهم، با باله ای که امروزه می شناسیم، متفاوت است. باله نو در ایتالیا، به عنوان نوعی تفریح و تفنن، در دربارها، به هنگام برپایی میهمانی ها آغاز گشت. در این میهمانی ها رقص، پانتومیم، شعر، درام و نمایش به هم می آمیخت و باعث نشاط تماشاگران می شد. البته اجراکنندگان، رقصان حرفه ای نبودند و نخستین دسته رقصان باله از نجبا و وابستگان دربار شاهی به شمار می آمدند.

کشف این دسته از رقصان، شباهتی به کشف های بالرین های امروزی نداشت. گام هایشان به هنگام رقص ساده بود و شکلی کاملاً ابتدایی داشت. به این نوع رقص ها، تا یکصد سال پیش «باله» اطلاق نمی شد. از ۱۵۸۱ کاترین دومدیس (Catherine de Medici) ملکه ی ایتالیایی تبار فرانسوی، فرمان داد تا نمایشی برای یک عروسی درباری برپا گردد. این نمایش که ترکیبی از رقص و صحنه های نمایشی بود، بر تماشاگران اثر گذاشت و نمونه ای برای سایر باله هایی که پس از آن در ایتالیا و فرانسه به روی صحنه آمدند، قرار گرفت. در نیمه قرن هفدهم، لویی چهاردهم که شیفته رقص بود، مدرسه ای به نام آکادمی پادشاهی رقص و موسیقی بنیان نهاد.

در همین زمان بود که استیل و تکنیک جدیدی وارد رقص باله شد. رقص به روی پنجه های پای بالرین را قادر می ساخت تا با موازنه ای ظریف و دلپذیر، به تندی چرخ بزند و سبک بار به این سو و آن سو گام بردارد. علاوه بر این، چنین سبکی، نوعی اثر رومانتیک و اثیری به باله می بخشید که تماشاگران را بیشتر مجذوب می کرد. تماشاگران باله ناگزیر بودند تمام گام هایی را که طی قرن ها در باله اختراع شده بود، مثل موازنه (Balance)، سر خوردن یا سبک پریدن (Glide)، جستن ها (Leap) و پرش ها (Jump) را بیاموزند. در باله رقص های ویژه و گام های مخصوص و حرکت هایی وجود دارد که نشان می دهد رقص باله، آدمی سالخورده و یا جوانکی پرنشاط، عروسک یا ساحره ای مخوف است. اگر تماشاگران، این گام ها را بدانند، یقیناً از باله لذت بیشتری خواهند برد.

باله از ایتالیا آغاز شد و بعد به فرانسه رفت و آن گاه از فرانسه به انگلستان و بعد به آمریکا راه یافت و اکنون در بیشتر کشورهای غربی به فراوانی رایج است. هر کشوری چیزی به این هنر افزوده است. فرانسوی ها

ظرافت و زیبایی، ایتالیایی ها حرارت و روس ها به آن قدرت داده اند. باله با ایده های جدید و تصورات هنرمندان، به سیر تکاملی ادامه داد و در قرن هجدهم جنبه ی نمایش تکنیکی رقص را به خود گرفت.

در اواخر قرن نوزدهم، در روسیه، ماریوس پتیپا (Marius Petipa) باله را به سرحد جدیدی از کمال رسانید. او چند باله معروف چون «دریاچه قو»، «فندق شکن» و زیبای خفته» را خلق کرد و چایکوفسکی نیز موسیقی آنها را تصنیف کرد.

باله قرن بیستم بیشتر از هر چیز، مدیون آن چیزی است که رقص مدرن نام دارد. رقصان مدرن، بر این باورند که رقص باید آزادانه اجرا شود و نمونه های قدیمی گام ها منسوخ گردد. رقص ها باید موومان هایی چون موومان های عادی زندگی داشته باشند.

### باله دریاچه قو (Swan Lake):

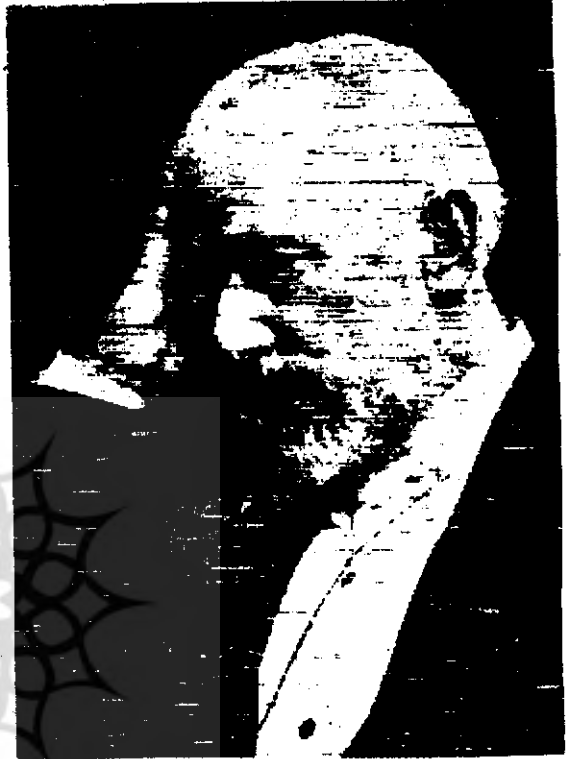
باله دریاچه قو، در چهار پرده تصنیف شده است. داستان آن را و. پیگینچف (V. P. Begitchev) نوشته است و رقص آرای آن را ژولینوس رایسنر (Julius Reisinger) انجام داده است.

باله دریاچه قو، برای نخستین بار، در چهارم مارس ۱۸۷۷ توسط بوشوی تئاتر مسکو و سپس در ۲۷ ژانویه ۱۸۹۵ در تئاتر مارینسکی (Maryinsky Pترزبورگ با طراحی جدیدی از لو ایوانوف (L. Ivanov) و ماریوس پتیپا به معرض تماشا درآمد. دریاچه قو از زیباترین باله های کلاسیک جهان به شمار می آید که چایکوفسکی موسیقی آن را بر اساس اپرای اوندین (Ondine) خود ساخته است.

وقتی در ۱۸۷۵ از چایکوفسکی خواسته شد تا موسیقی باله دریاچه قو را تصنیف کند، او بی درنگ به سراغ اپرای اوندین خود رفت و با شکلی تازه آن را ارایه داد. این باله که بی تردید از مشهورترین باله های کلاسیک به شمار می آید، هم برای تماشاگر و هم برای رقصان، باله ای ایده آل است و همه ی رقصان آرزو دارند نقش اودت (Odette) را در آن بر عهده گیرند.

دریاچه قو، داستان دختری است که به جوانی دل می بندد و آن گاه او را از دست می دهد و بار دیگر او را بازمی یابد و سرانجام هر دو در گرداب عشق غرق می شوند. این دختر ملکه قوهاست. او پرنده ی زیبایی ست که به فرمان ساحری به نام روتبارت (Rotbart). به شکل قویی سپید درآمده است و تنها

شب هنگام برای مدت کوتاهی به شکل انسانی خود ظاهر می شود. دختر در تپه آسمان و در سینه دریاچه پر وبال می زند و از سرنوشت خود شکایتی ندارد، اما وقتی پای عشق به میان می آید، به نابودی کشانده می شود و در گیر و دار حوادثی شیرین و افسانه ای، عشقی شکوهمند نضح می گیرد و آن گاه سرنوشت دختر به پایان می رسد.



پسران یک رقص پا دو تروا (Pas de Trois) ارائه می دهند و به دنبال آن چند واریاسیون توسط یک مرد جوان و دو دختر انجام می گیرد. آن گاه معلم نوازنده، که اندکی مست به نظر می آید، با خشم تمام ناز صابیتی خود را از رقص ها که در نظر او خیلی ناشیانه انجام می گیرد، ابراز می دارد و وقتی از او می خواهند تا طرز صحیح رقص را به آنان بیاموزد، ناشیانه به یک رقص قدیمی می پردازد و همه را به خنده وامی دارد. در این هنگام که مجلس جشن، در زیر نور سیمین ماه به بزم پریان شباهت پیدا کرده است، یک دسته قو پروازکنان در سینه آسمان گذر می کنند. دوستان شاهزاده که محو تماشای قوها شده اند، به او پیشنهاد می کنند تا به شکار بپردازند. زیگفرید هم که جوانی جسور و شیفته شکار است، از دلچک خود می خواهد که معلمش را به طریقی سرگرم کند تا او بتواند به آسودگی به شکار قوها برود.

### پرده دوم (در کنار دریاچه):

شب از نیمه می گذرد، آب های موج دریاچه، در زیر پرتو ماه می درخشد و خرابه های یک کلیسای متروک از دور نمایان است. لحظه ای بعد، یک دسته قوبا راهنمایی یک قوی زیبا که تاجی بر سر دارد، به روی دریاچه به گردش درمی آیند، قوها زمان کوتاهی روی امواج دریاچه پرواز می کنند، اما وقتی به ساحل می رسند، به زنان جوان و زیبایی بدل می شوند. به روی دیوار کلیسای متروک روتبارت، ساحر حیلہ گر که به شکل یک جغد درآمده است، دیده می شود. یکی از دوستان شاهزاده پیش می آید و وقتی چشمش به انبوه قوها می افتد، با فریادی بلند، همراهان خود را از وجود آنان مطلع می کند.

زیگفرید، نخستین کسی است که به قوها نزدیک می شود، اما سردهسته آنان که اودت (Odette) نام دارد و اکنون به شکل اصلی خود درآمده است، ملتسانه از شاهزاده زیگفرید می خواهد تا از پرتاب تیر خودداری کند. بعد به شاهزاده می گوید که تمامی آنان در اصل انسانند و یک ساحر بدجنس آنان را به صورت قو درآورده است و چون شاهزاده از اودت می خواهد که درباره ی این ماجرا توضیح بیشتری بدهد، دختر می گوید، آنان هر شامگاه، برای مدتی کوتاه به جلد اصلی خود فرو می روند و رخصت دارند برای مدتی کوتاه، در شکل انسانی خود جلوه گر شوند، ولی با برآمدن سپیده دم، بار دیگر در قالب قو فرو می روند و

### پرده اول در باغ (The Garden):

صحنه: باغ باشکوهی را می بینیم که یک کاخ بزرگ در پس آن خودنمایی می کند. شاهزاده زیگفرید (Siegfried) به افتخار آغاز بلوغ خود، مجلس جشنی ترتیب داده است. دختران و پسران شادی کنان و پای کوبان با لباس های رنگارنگ خود وارد صحنه می شوند تا به شاهزاده تبریک بگویند. آن گاه رقص و سرمستی آنان آغاز می شود. بعد شاهزاده خانم، مادر زیگفرید، وارد می شود و به دنبال او مستخدمه اش نیز به درون می آید. مادر، پسرش را به خاطر باده گساری سرزنش می کند و به او می گوید که در مجلس جشن بعدی باید همسر آینده خود را برگزیند.

رقصی که به خاطر ورود مادر شاهزاده، لحظه ای متوقف شده بود، پس از خروج او بار دیگر، همان حالت شور و نشاط گذشته را باز می یابد و دختران و

به پرواز درمی آیند.

زیگفرید که از نخستین لحظات، مجذوب اودت شده است، جمورانه پیش می رود تا دختر زیبا را در آغوش بگیرد، اما روتبارت، ساحر حيله گر، خود را میان آن دو می اندازد و در همان لحظه دوستان شاهزاده سر می رسند و قصد جان قوها را می کنند، اما شاهزاده به آنان فرمان می دهد تا تیرها را در ترکش خود جای دهند و آن گاه راز دختر افسون شده را برای آنان باز می گوید و سپس دختران پیش می آیند و با شکارچیان به رقص می پردازند.

شاهزاده زیگفرید به هنگام رقص، راز دل خود را برای اودت آشکار می کند و از او می خواهد در مجلس جشنی که در قصر او برگزار می شود، حضور یابد و آن گاه سوگند یاد می کند که جز او دختر دیگری را به همسری خود انتخاب نکند، اما اودت که اشک در چشم دارد، به شاهزاده می گوید که تا زمانی که روتبارت جادوگر، طلسم را نشکند، نمی تواند به آن مجلس قدم بگذارد. بعد به شاهزاده می گوید: اگر روزی پیمان خود را بشکنی، من و دوستانم خواهیم مرد. آن گاه بار دیگر دو دل داده، در آغوش یکدیگر به رقص درمی آیند و این رقص تا طلوع سپیده ادامه می یابد و بعد با میدن پرتو آفتاب، دختران بار دیگر به شکل قو درمی آیند و پروازکنان از فراز امواج رقصان دریاچه می گذرند و در افق ناپدید می شوند.

### پرده سوم (در تالار بزرگ قصر شاهزاده زیگفرید):

در قصر، میهمانی مجللی برپاست. شاهزاده خانم و پسرش زیگفرید، بر تخت نشسته اند و درباریان و نگهبانان آنان را در میان گرفته اند. رفته رفته میهمانان وارد می شوند و پس از پذیرایی، شش زن جوان از طبقه اشراف، در برابر تخت زیگفرید و مادرش به رقص می پردازند و هر کدام برای جلب توجه شاهزاده، دلبری های حساب شده ای انجام می دهند، اما هیچ یک مورد توجه شاهزاده زیگفرید قرار نمی گیرند. آن گاه میهمانان با لباس های رنگارنگ خود، به رقص های بومی می پردازند و موجی از شادی سالن کاخ را فرا می گیرد. در این زمان، فانفارها، ورود میهمان تازه ای را اعلام می دارند و این میهمان کسی جز روتبارت، ساحر حيله گر که لباس سیاهی بر تن دارد، نیست. روتبارت در لباس سیاه خود به شکل

یک قوی سیاه درآمده و حالت باشکوه اما ترس آوری به خود گرفته است. همراه روتبارت، اودیل (Odile) دخترش نیز پای به صحنه می گذارد. جادوگر، اودیل را به شکل اودت درآورده است و قصد فریب شاهزاده را دارد. لحظاتی چند می گذرد. زیگفرید که دیرزمانی به اودیل چشم دوخته و فریب آن شباهت را خورده است، آرام آرام به اودیل نزدیک می شود و با او می رقصد.

در پایان رقص، شاهزاده زیگفرید اعلام می کند که همسر آینده خود را برگزیده است. او دختر روتبارت یا شوالیه بزرگ است. در این موقع ساحر حيله گر که نقشه اش به موفقیت انجامیده، به وجد می آید، زیرا زیگفرید از روح اودت که در پس پنجره ناظر رقص او و اودیل است، غافل می ماند، اما در همین هنگام ناگهان سایه اودت شکسته دل، توجه شاهزاده را به خود جلب می کند و شاهزاده که به اشتباه خود پی برده است، با غمی فراوان از مجلس رقص می گریزد و به ساحل دریاچه روی می آورد.

### پرده چهارم (در ساحل دریاچه):

دختران، در کنار دریاچه به انتظار ایستاده اند، تا اودت که به قصر زیگفرید رفته است، باز گردد. لحظه ای بعد اودت غم زده و پریشان خاطر به آنان ملحق می شود. به دنبال اودت، شاهزاده شتابان پیش می آید تا از اودت به خاطر اشتباهی که کرده است، پوزش بخواهد. اما اودت که همه چیز را تمام شده می داند، پس از یک خداحافظی غم انگیز، خود را به دریاچه می افکند. زیگفرید که جانش را به جان اودت وابسته می داند، با پریشانی در میان آب های دریاچه به دنبال او می شتابد و پس از تلاش فراوان اودت را روی دست می گیرد و به صخره بلندی می رساند و به او می گوید آماده است تا با او بمیرد. و بعد دلدادگان دست در دست هم خود را به دریاچه می افکنند. این فداکاری بزرگ، طلسم ساحر را درهم می شکنند. توفان در دریاچه آرام می گیرد و بار دیگر پرتو صبحگاهی همه جا را در خود می گیرد. با این پرتو، قصر روتبارت به زمین فرو می رود و دختران برای همیشه از افسون جادوگر حيله گر رهایی می یابند. اکنون که دریاچه در زیر پرتو خورشید درخششی دل انگیز یافته است، قایقی را به نظر می آوریم که آرام آرام از ساحل دور می شود. قایق دو دل داده وفادار را به سوی خوشبختی تازه ای می برد، و بدین سان باله دریاچه قو پایان می گیرد.